

چارچوب‌های نظری واکنش آمریکا به صعود چین

حسین دهشیار*

۳۷

چکیده

ارتقاء چین به عنوان یک بازیگر مطرح جهانی به واسطه رشد سریع اقتصاد جهانی یکی از واقعیات انکارناپذیر چند دهه اخیر است. پی آمد این ارتقاء موقعیت؛ ضرورت توازن چین به وسیله هژمون جهانی یعنی آمریکا است. حال پرسشی که مطرح می شود این است که چرا نیاز به توازن چین به وسیله آمریکا وجود دارد. در چارچوب سه نظریه می توان این موضوع را بررسی کرد. تئوری توازن قوای کنت والتز به ضرورت انباشت قدرت، تئوری توازن وحشت استیفن والت، توازن به جهت ترس و تئوری ثبات هژمونیک رابرت گیلپن، توازن به ضرورت حفظ نظم اقتصادی بین المللی.

کلید واژگان: توازن وحشت، توازن قوا، ثبات هژمونیک، رشد اقتصادی، رقابت، آمریکا، چین.

* دکتر حسین دهشیار، استادیار روابط بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی است. فصلنامه مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، سال نهم، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۶، صص ۵۵-۳۷.

دیباچه

از اواخر دهه هفتاد که دنگ شیائوپینگ رهبر قدرتمند چین اعلام کرد که «ثروتمند شدن افتخارآمیز است»، شاهد ورود چین به مسیری هستیم که بسیاری آن را منتهی به افقی شکوهمند برای این کشور قلمداد می‌کنند. رهبر چین در ۱۹۷۸ اعلام کرد که چین در طی دو نسل به یک بازیگر حیاتی در صحنه جهان تبدیل خواهد شد و این نیز از طریق متحول ساختن ساختارهای سنتی اقتصادی میسر خواهد بود. با در نظر گرفتن اینکه مولفه‌های حیات بخش کیفیت رهبری یعنی ظرفیت سازمانی و روش‌های شناختی تأکید را بر مهارت‌های رهبر قرار می‌دهند،^۱ مشخص می‌شود که رهبران چین در طی سه دهه گذشته قابلیت‌های وسیع برای تحقق سیاست تعیین شده که سبب منافع ملی قلمداد می‌گردد از خود به نمایش گذارده‌اند. اگر شکل‌گیری منافع ملی را فهم «تصمیم‌گیرندگان از وضعیتی که دولت با آن مواجه است و اینکه چگونه باید به آن پاسخ دهد»،^۲ بدانیم، پر واضح است که رهبران چین ظرافت فراوانی برای درک شرایط نشان داده‌اند. به لحاظ وقوف به واقعیات صحنه بین‌المللی، از فوریه ۱۹۷۲ که در اولین سفر یک رهبر آمریکا به چین بعد از صعود کمونیست‌ها به قدرت، نیکسون اعلامیه شانگهای را به امضا رساند، در رد این ادعا که چین استفاده از زور در رابطه با تایوان را چشم‌پوشی کرده است قدمی برداشته است.^۳ این روند که تلاش برای دوری از به چالش کشیدن آمریکا در راه هژمونی جهانی‌اش بوده منجر به این گشته است که حتی دولت آمریکا در دوران جورج دبلیو بوش - که وجود مبارزه داخلی بین ایدئولوگ‌های نزدیک به رییس‌جمهور و عمل‌گراهای^۴ عضو کابینه از ویژگی‌های اصلی آن است - تلاش کرده است از رویارویی‌های سیاسی بالقوه ثبات‌زدا با چین خودداری کند.^۵ این واقعیت هنگامی پر جلوه‌تر به نظر می‌آید که به لحاظ ویژگی سیستم سیاسی «چین هرگز حقیقت را درباره مخارج دفاعی بیان نمی‌کند».^۶

با توجه به عملکرد چین در صحنه جهانی بوده است که آمریکا بعد از پایان جنگ سرد نگاه خود را در درجه نخست به مشکلات نظم از نوع دوم که بازدارندگی کشورهایی مانند کره شمالی، و مشکلات نظم از نوع سوم که پاسداری از صلح و مداخلات بشردوستانه است

معطوف نموده است.^۷ اما باید آگاه بود که در بلندمدت به جهت رشد بی سابقه اقتصادی چین، این کشور به رقیب راهبردی آمریکا تبدیل خواهد شد. این یعنی به صحنه آمدن دغدغه آمریکا برای ایجاد نظم از نوع اول که دربرگیرنده رابطه بین کشورهای بزرگ است. اصولاً روابط بین قدرتهای بزرگ همیشه در طول تاریخ تعیین کننده بوده است و این موضوع در طول تاریخ دیپلماسی اروپا به وضوح خود را به بهترین شکل در طی سده ها نشان داده است.^۸ آنچه روابط چین و آمریکا را در آینده هویت خواهد داد، برخلاف دوران جنگ سرد که دشمنی موجودیتی بود، همانا «رقابت» خواهد بود که این به ضرورت نیازمند ایجاد توازن است. هژمونی که امروزه آمریکا از آن برخوردار است با رشد چین و تبدیل این کشور به یک بازیگر بزرگ اقتصادی و ضرورت کاهش قدرت نسبی آمریکا این کشور را به سوی ایجاد توازن با چین سوق خواهد داد.

چین و الگوهای آمریکایی و روسی

صعود مسالمت آمیز چین به جرگه کشورهای مطرح نظام بین الملل، به یک واقعیت غیرقابل انکار تبدیل شده است. از ۱۹۷۸، رهبران چین توجه خود را به این نکته معطوف کرده اند که برای پایه گذاری قدرت و کسب اعتبار جهانی، ضرورت اولیه، پایه گذاری یک اقتصاد پویا و بین الملل محور است. برخلاف بسیاری از کشورهای در حال توسعه، رهبران چین بعد از هزینه های سنگینی که پرجمعیت ترین کشور جهان برای تجربه خط مشی های ناموفق مائوتسه تونگ درباره تعریف بزرگی و عظمت پرداخت، چارچوب فکری متفاوتی را مبنای رفتار در صحنه بین المللی و داخلی قرار داده اند. این رهبران این نگرش را پذیرفته اند که کسب جایگاه متمایز جهانی، غنابخشیدن به هویت ملی و وادار ساختن دیگر بازیگران به در نظر گرفتن منافع ملی کشور در ابتدا نیازمند درک اولویت ها است. خواه منافع ملی را به «جهت اینکه به حداکثر رسانیدن قدرت جهانی هدف است»^۹ انباشت قدرت بدانیم و یا آن را برخاسته از ویژگیهای ساختار قدرت حکومتی بدانیم^{۱۰} و یا اینکه آن را یک ساخته اجتماعی ببینیم.^{۱۱} به تحقیق اولویت ها برای چین تخصیص منابع برای دستیابی به برتری تسلیحاتی در منطقه و رویارویی نظامی با آمریکا نمی باشد؛ این امر با در نظر گرفتن بودجه

چین کمتر از پنجاه میلیارد دلار تخمین زده می شود و کاملاً محرز است. دستیابی به برتری هسته ای و یا یکتا سازی منطقه ای که بسیاری از کشورهای در حال توسعه آرزوی آن را دارند و آن را پایه گذار و اعتبار جهانی که فاقد آن هستند می یابند، مطلوبیتی برای رهبران چین ندارد.

تمامی کشورهایی که در عصر مدرن به سلطه گری کارآمد پرداختند و جهان را متأثر ساختند در ابتدا به تفوق اقتصادی دست یافتند و به دنبال دستیابی به این توفیق آن را به حیطه نظامی منتقل ساخته و به ایفای نقشی فرامنطقه ای و در سطحی وسیع تر به بازیگری جهانی پرداختند. تحول تدریجی در ساختار اقتصادی کشاورزی در انگلستان از اوایل قرن پانزدهم و معرفی سرمایه داری تجاری و در نهایت جایگزینی انرژی فیزیکی با انرژی مکانیکی بود که انقلاب صنعتی را متولد ساخت و به انگلستان ابزار ضروری و لازم برای حضور گسترده جهانی اعطا کرد که در قرن نوزدهم به اوج خود رسید. با تکیه بر ظرفیت های اقتصادی و بازتاب های بین المللی رونق اقتصادی در داخل بود که رقبا و دشمنان انگلستان به ارزیابی مثبت قدرت نظامی این کشور پرداختند. این بدان معناست که برای دستیابی به کارآمدی نظامی و تأثیرگذاری در این رابطه نیاز به تحقق برتری روانی و در وهله اول در رابطه با رقبا و دشمنان است. پیروزی نظامی و ایجاد هراس در بین رقبا و مستعد ساختن کشورهای ضعیف برای قبول برتری، نیازمند این است که در ابتدا طرفهای مقابل از نظر روانی به این نقطه برسند که توجیه عقلانی برای پذیرش، برتری است. دستیابی انگلستان به توسعه و رونق اقتصادی از نظر روانی این کشور را در مرحله ای بالاتر از رقبا قرار داد و این ذهنیت را به وجود آورد که این کشور مسیر مطلوب آینده را در اختیار دارد. با توجه به اینکه، آینده همیشه ابهام آمیز است، کشوری که امروزه در مقام مقایسه با دیگر بازیگران کیفیت حیات مطلوب تری برای مردم خود فراهم کند، به طور خودکار، صداقت معنوی و فرصت برای فشار آوردن را در جهت تحقق منافع خود به دست می آورد.

قدرت اقتصادی است که به برتری نظامی فرصت تجلی می دهد. در اختیار داشتن تعداد فراوان تجهیزات نظامی و در اختیار داشتن خیل وسیعی از مردم در کسوت نیروهای

مسلح در بطن جامعه ایی که فقر اقتصادی را تجربه می کند در بلندمدت به سقوط منجر می شود. اتحاد جماهیر شوروی با وجود برتری هسته ای در برابر آمریکا به جهت اینکه نمی توانست کفش مورد نیاز مردم خود را تولید کند و به لحاظ اینکه مردم باید در برابر نانوائیها صف می بستند تا نان مورد نیاز خود را فراهم کنند، در صحنه جهانی حوزه نفوذ خود را فراتر از کشورهای که به دنبال هرج و مرج دوران ابتدایی پس از جنگ دوم به دست آورد نتوانست گسترش دهد. قدرت نظامی تنها هنگامی تأثیرگذار است که بدون به کارگیری عملی آن نیز، قابلیت تضعیف روحیه رقبا و دشمنان را داشته باشد و این نیز تنها هنگامی امکان پذیر است که بتوان نشان داد مردمی مرفه و کشوری توسعه یافته خواهان تأثیرگذاری هستند.

دولت مردان چین بعد از پذیرش این نکته که از ۱۹۴۹ منابع انسانی، معنوی و مادی جامعه با شعارهای بدون مبنای تئوریک به هدر رفته است، با دو الگو و مدل متفاوت برای ارتقاء به جایگاه متناسب تاریخی در شرق آسیا و اعتبار یافتن جهانی روبه رو بودند. مدل شوروی که تأکید را بر توفیق در دستیابی به برابری و در صورت امکان برتری نظامی با آمریکا به عنوان مسیر دستیابی به اقتدار جهانی می دانست. در این مدل سرمایه گذاریها به سوی بخش نظامی سرازیر می گردد و آن بخش از سرمایه هم که به بخش تولیدی و رفاهی معطوف می یابد به حیطه هایی تخصیص می یابد که استفاده دوگانه (نظامی- غیرنظامی) از آن میسر است. به همین روی در شوروی بخش مصرفی کمترین میزان سرمایه گذاری را جلب کرد. در چارچوب این مدل بود که شوروی که موفق به فرستادن اولین انسان به مدار زمین گشت و کشوری که مطرح ترین جت های جنگنده (میگ) را تولید کرد و قوی ترین تانکها را از خط تولید بیرون فرستاد، از برآوردن نیازهای مصرفی توده های روسی عاجز ماند و در عین حال کمترین بخش از بازار جهانی را به کالاهای خود اختصاص داد. مدل روسی نشان داد که از عرضه کالاهای قابل رقابت در بازار جهانی عاجز و از راضی کردن توده ها و ارتقا به سطح زندگی آنها ناتوان است. کشوری با منابع عظیم انرژی، منابع وسیع زیرزمینی و جمعیت تحصیل کرده و متخصص به جهت اولویت های سخت افزاری و نادیده انگاشتن واقعیات تجارت جهانی در عین دستیابی به برابری در زمینه های گوناگون و حتی برتری نظامی، تنها

مقام یک قدرت درجه دوم اقتصادی را تجربه کرد.

مدل و الگوی آمریکایی که از قرن نوزدهم اجرا گردید، برخلاف روسها، براساس اولویت دادن به بزرگی و اعتبار اقتصادی به عنوان سنگ بنای ارتقا بین المللی حیات یافت. در این قرن در بین رهبران و نخبگان آمریکایی این اجماع وجود داشت که برای حضور قدرتمند و تأثیرگذار در صحنه جهانی در وهله نخست نیاز به شکل دادن به زیربنای بنیانهای اقتصادی است. قدرت اقتصادی به تبع خود، امکان و فرصت بین الملل گرایی را در صحنه سیاست خارجی فراهم می آورد. آمریکایی ها این باور را گسترده و معتبر ساختند که تنها در صورتی می توان به یک بازیگر مطرح بین المللی برای مدتی طولانی تبدیل شد که از بنیه اقتصادی در داخل و دسترسی به بازارهای جهانی برخوردار بود. به همین روی بخش اعظم سرمایه گذاری در قرن نوزدهم به امور غیرنظامی سرازیر شد و به همین جهت آمریکا در صحنه جهانی سیاست غیرفعال و غیرچالش گر را در پیش گرفت. تنها در صورتی می توان در گستره جهانی به ایفای نقش تعیین کننده پرداخت که در داخل رفاه اقتصادی و برای بازار جهانی کالا با کیفیت بالا برای عرضه وجود داشته باشد. آمریکا تا سال ۱۸۹۸ از ماجراجویی در خارج از قاره خودداری کرد و تمامی سرمایه و توجه را معطوف به دستیابی به یک اقتصاد رقابتی ساخت. صعود آمریکا به جایگاه یک کشور فعال در صحنه جهانی و ایفای نقش کلیدی در شکل دادن به جهت گیری بازیگران بین المللی، هنگامی تبلور یافت که این کشور به توسعه اقتصادی دست یافت و از توانایی اقتصادی برای حضور در بازارهای رقابتی در صحنه جهانی برخوردار گشت. به دلیل دستیابی به بنیه اقتصادی بود که آمریکا توانست از این قابلیت برخوردار گردد با حضور خود در سال ۱۹۱۷ در جنگ جهانی اول بتواند جبهه پیروز را مشخص کند.

امروزه پر واضح است که رهبران چین در شکل دادن به چشم انداز جهانی خود الگوی آمریکایی را که در قرن نوزدهم اساس رفتاری آمریکا بود مناسب و مطلوب یافته اند و آن را متناسب برای چین با توجه به میزان منابع و شرایط بین الملل سنجیده اند. به همین روی است که از ۱۹۷۸، عمده سرمایه گذاری به بخش اقتصادی معطوف گشته است و این کشور

سعی کرده است در صحنه جهانی از ماجراجویی اباہ کرده و سیاست همکاری و همراهی با اجماع جهانی را دنبال نماید. رهبران چین همان طور که رهبران آمریکا، حدود یک قرن را تخصیص به بنیہ سازی اقتصادی و بعد از آن تصمیم به حضور وسیع و فعال در معادلات سیاسی و بین المللی گرفتند، تصمیم را بر این قرار داده اند که دو نسل را کاملاً در اختیار توسعه یافتگی اقتصادی قرار دهند و به دنبال مطرح شدن در بازارهای جهانی به عنوان یک غول اقتصادی، سعی در تأثیر گذاری سیاسی و خودنمایی در صحنه نظامی بنمایند. با در نظر گرفتن این نکته است که آمریکا به ضرورت باید به چین به عنوان یک رقیب بنگرد. فرقی که روابط چین با آمریکا در مقام مقایسه با گذشته خواهد داشت این نکته حیاتی است که آمریکا به جهت دگرگونی در چشم اندازهای فکری در چین و هضم شدن این کشور در سیستم غربی نظام بین المللی، به چین به عنوان یک دشمن نگاه نمی کند، اما قدرتی که چین در حال انباشت آن است این ضرورت را ایجاد می کند که قدرتش متوازن شود؛ اما اینکه چرا باید متوازن شود به ضرورت توجه را معطوف به دلایل متفاوت و الگوهای متمایز توازن می کند.

کنت والتز: توازن به ضرورت افزایش قدرت

قانون آهنین تئوری سیاسی و تاریخ بر این نکته انکارناپذیر تأکید دارد که با توجه به ماهیت طبیعت بشر و کیفیت الگوهای قدرت در سطح سیستم، استعداد وسیعی برای شکل گیری مناقشه وجود دارد. کشورها به عنوان مطرح ترین و تعیین کننده ترین بازیگران صحنه بین المللی به ضرورت تفاوت های ساختار سیاسی، بهره مندی متفاوت از منابع انسانی، مادی و روانی، موقعیت جغرافیایی غیریکسان، ذهنیت های متفاوت و متمایز فرهنگی حاکم در بین تصمیم گیرندگان و حافظه تاریخی به شدت غیر همسو به تعریف متفاوت از منابع می پردازند. آنچه مسلم به نظر می رسد این نکته است که در آینده نه چندان دور به جهت رشد سریع اقتصادی، چین در موقعیتی قرار خواهد گرفت که به یک هژمون منطقه ای و به دنبال آن به یک بازیگر مطرح و قدرتمند در صحنه جهانی تبدیل خواهد شد. افزایش قدرت چین که به دنبال دستیابی به توانمندیهای اقتصادی حادث خواهد شد، برابری نیروها در منطقه شرق

آسیا و در مدت زمان دیرتری در آسیا و سرانجام در صحنه جهانی بر هم خواهد زد و جایگاه جهانی آمریکا را به عنوان مسئول حفظ امنیت و مدافع سیستم و نظم حاکم بر آن به چالش خواهد گرفت و توازن حاکم بر هم خواهد خورد. توازن «سیاستی برابری کننده است که برای بهبود توانایی‌ها در پیاده‌سازی مأموریت‌های نظامی طراحی می‌گردد، به منظور اینکه بازدارندگی و یا شکست نظامی دولت‌های دیگر تحقق یابد.»^{۱۲} گروهی به این اعتقاد دارند که توازن سیاستی آگاهانه است و با توجه به نیت و بر اساس یک سری محاسبات به شدت دقیق صورت می‌گیرد که مهمترین آن حفظ بقا است.^{۱۳} بازیگری که به توازن می‌پردازد نه تنها از منابع خود دفاع می‌کند بلکه او در صدد است که امنیت را به عنوان یک کالای عمومی برای تمامی بازیگران سیستم از طریق متوازن کردن تحقق دهد.^{۱۴} گروهی نیز این باور را دارند که توازن به عنوان یک سیاست به طور خودکار حادث شده و فدای خواست و نیت بازیگران است و سیستم در جهت توازن آن را اعمال می‌کند و بازیگران مطرح و اصولاً بازیگری که آن را پیاده می‌سازد به ضرورت به آن تن در می‌دهد.^{۱۵} با در نظر گرفتن موقعیت آمریکا این انتظار از آمریکا می‌رود که به توازن هر بازیگری که انباشت قدرتش توازن سیستم را به خطر می‌اندازد اقدام کند. «ایالات متحده آمریکا نقش کلیدی در به وجود آوردن توازن قدرت در بین ملت‌ها بازی می‌کند.»^{۱۶} با توجه به اینکه «توازن قوا یکی از قدیمی‌ترین مفاهیم در ادبیات روابط بین‌الملل است»^{۱۷}، این موضوع که چرا آمریکا باید به توازن چین بپردازد کاملاً از غنای تئوریک برخوردار است. با توجه به اینکه قدرت برتر و کشوری که تحت چالش به وسیله چین قرار خواهد گرفت ایالات متحده آمریکا خواهد بود، شکل گرفتن مناقشه و رقابت گسترده را باید بین دو کشور منتظر بود. در چارچوب تئوری سیستمی کنت والتز، توازن یک الزام سیستمی است که آمریکا باید آن را در جهت دفاع از منافع خود و نظم جهانی به عنوان یک کالای عمومی انجام دهد. «همان‌طور که طبیعت خلاء را نفی می‌کند، سیاست بین‌الملل خلاء را جایز نمی‌شمارد.»^{۱۸}

پر واضح است که هر زمان «دولتها مواجه با قدرت غیر متوازن شوند آنها تلاش خواهند کرد که قدرت خود را افزایش دهند یا اینکه با دیگران متحد شوند تا توزیع قدرت بین‌المللی را

متوازن کنند.^{۱۹} به همین روی است که آمریکا در جهت مبارزه با چالش چین که ناشی از قدرت نظامی این کشور به دنبال توسعه و رشد اقتصادی شتابان این کشور حادث خواهد شد مجبور است به سیاست توازن قوا متکی شود. دوراه برای توازن اجتناب ناپذیر افزایش قدرت چین که توازن منطقه ای و جهانی را به ضرر آمریکا برهم خواهد زد وجود دارد. آمریکا می تواند به توازن داخلی متوجه گردد و چالش چین را مهار کند و یا اینکه به توازن خارجی متوسل گردد و ظهور چین را توازن کند. از نظر کنت والتز چون توازن سیاستی خودکار است و الزامات سیستمی آن را طلب می کند^{۲۰} پس آمریکا چاره ای جز توازن چین ندارد جدا از اینکه رهبران این کشور چه چارچوب فکری را بهترین بدانند.

البته اینکه آمریکا برای مهار چین و توازن چالش این کشور به کدامین روش متوجه گردد بستگی به شرایط بین المللی، موقعیت و پایگاه جهانی آمریکا، ارزشهای رهبران این کشور و شرایط داخلی خواهد داشت. با وارد کردن این فاکتورها به محاسبات است که در جمع بندی نهایی آمریکا تصمیم خواهد گرفت که مطلوب ترین روش برای توازن قدرت چین چه خواهد بود. اینکه قدرت چین در حال افزایش است، جای هیچ گونه تردیدی وجود ندارد و اینکه آمریکا به ضرورت برای حفظ موقعیت جهانی خود به توازن این کشور خواهد پرداخت نیز یک واقعیت است، اما چگونه و به چه طریقی این توازن حاصل می شود کاملاً مشخص نمی باشد. افزایش قدرت نظامی چین که در آینده به دنبال افزایش توان اقتصادی این کشور به وجود خواهد آمد، آمریکا را به توازن این کشور سوق خواهد داد، اما اینکه این توازن چه زمانی متجلی شود و از طریق توازن داخلی و یا خارجی شکل بگیرد محققاً در مقطع کنونی واضح نمی باشد؛ چرا که متغیرهای مهمی از جمله کیفیت تکنولوژی، موقعیت بین المللی کشورهای برتر، سطح رشد توسعه اقتصادی و ظرفیت های نظامی باید به محاسبه درآیند که در شرایط فعلی قابل ارزیابی نیستند. آنچه مسلم است این واقعیت می باشد که افزایش قدرت نظامی چین که به دنبال افزایش قدرت اقتصادی این کشور حادث خواهد شد، آمریکا را در موقعیتی قرار خواهد داد که از نظر والتز گزینه ای جز توازن چین برای حفظ موقعیت خود و تداوم ارایه کالای عمومی امنیت نخواهد داشت.

استیفن والت: توازن به ضرورت ترس

این نظریه که، توازن به طور خودکار و یا بر طبق محاسبات بازیگر هر زمان که قدرت دیگر بازیگران افزایش می‌یابد ایجاد می‌شود، نگاه حاکم در روابط بین‌الملل بوده است. اما برای بسیاری این موضوع که بدون توجه به محتوا و جهت‌گیری قدرت به ضرورت باید توازن ایجاد گردد قابل قبول از نقطه نظر تاریخی و تئوریک نبوده است. اینکه آمریکا تنها به ضرورت افزایش قدرت نظامی چین که به دنبال صعود اقتصادی این کشور ایجاد خواهد شد باید به توازن پردازد برای بسیاری مجاب‌کننده نمی‌باشد. در چارچوب تئوریک کنت والتز آنچه توازن را ضروری می‌سازد صرف افزایش قدرت است. پس «هرگونه اقدامی که برای بقای دولت مهم شمرده می‌شود به ضرورت در بطن خود توجیه را همراه دارد.»^{۲۱} از این نقطه نظر ثبات سیستم بستگی وافر به توازن نیروها و قدرت‌های محافظه‌کار و نیروهای تجدیدنظرطلب دارد. به عبارت دیگر کشورهای محافظه‌کار خواهان حفظ وضع موجود هستند که شیران روابط بین‌الملل هستند در حالی که دولتهای تجدیدنظرطلب که گرگ‌های سیستم محسوب می‌شوند خواهان برهم زدن توازن می‌باشند.^{۲۲} اما اینکه آمریکا تنها به جهت افزایش قدرت چین باید به توازن این کشور پردازد چون چالشی برای وضع موجود خواهد بود برای بسیاری قابل توجیه نمی‌باشد. توسیدیس در چهار قرن قبل از میلاد نوشت: «آنچه جنگ را غیرقابل اجتناب کرد رشد قدرت آتن و ترسی بود که این موضوع برای اسپارت ایجاد کرد.»^{۲۳} آنچه قدرت آتن را ضرورت توازن ایجاد کرد صرف انباشت آن نبود بلکه محتوای آن بود. جهت‌گیری این قدرت و مقاصدی که در پی داشت، آن را خطرناک جلوه داد. توازن به ضرورت ترس و نه به صرف انباشت قدرت شکل می‌گیرد. در چارچوب نظری استیفن والت آنچه توازن را ضروری می‌سازد صرف افزایش قدرت چالش‌گر نمی‌باشد بلکه ماهیت قدرت کشور در حال صعود است. دولتها تلاش می‌کنند که توانمندیهای نسبی خود را در رابطه با دیگر دولتها افزایش دهند. چرا که در غیر این صورت دولتها مجبور می‌شوند به متجاوزی که دارای قدرت فزاینده‌ای است خود را تسلیم کنند به منظور اینکه از هزینه‌های غیرضروری جلوگیری کنند و یا اینکه از شکست اجتناب ناپذیر جلوگیری شود.^{۲۴} پس از نظر والت آنچه مهم است صرف

وجود قدرت نیست بلکه نیاتی است که صاحبان قدرت به نمایش می‌گذارند. آنچه به توازن ضرورت می‌دهد وجود نیات خصمانه و به عبارتی تلاش برای جایگزینی قدرت برتر است. «قدرت یک بخش مهم از معادله است اما تنها عنصر شکل دهنده معادله نیست»^{۲۵} چرا که معادله متشکل از قدرت و نیات صاحبان قدرت است. افزایش قدرت چین پر واضح است اما این قدرت به وسیله آمریکا از نقطه نظر تئوری والت هنگامی ضرورت توازن پیدا می‌کند که رهبران چین در صدد برآیند که به منافع ملی آمریکا لطمه بزنند و یا اینکه نظم آمریکایی حاکم بر نظام بین‌الملل را به چالش خصمانه بگیرند. طبیعی است که همراه با افزایش قدرت چین این کشور در موقعیتی قرار گیرد که با آمریکا رقابت کند، اما اگر این رقابت ماهیت خصمانه و تجاوزگر پیدا کند، تنها در آن هنگام است که ضرورت توازن پیش می‌آید. پس استیفن والت برخلاف کنت والتز که صحبت از توازن قوا می‌کند تاکید بر توازن وحشت دارد. آنچه توازن را ضروری می‌سازد ترس و وحشت از نیات بازیگر بهره‌مند از قدرت است. پس دولت‌ها براساس وحشت است که نیاز به توازن را احساس می‌کند.^{۲۶} توازن به خاطر بقا و امنیت است. از نظر والتز میزان قدرت است که ضرورت توازن را ایجاد می‌کند در حالی که از نقطه نظر والت علت انباشت قدرت است که ضرورت را ایجاد می‌کند که به سوی توازن رفت. چین در صورتی که به قدرت نظامی تبدیل شود و در چارچوب ارزشهای حاکم بر سیستم بین‌الملل که غربی هستند عمل کند به تحقیق آمریکا ضرورتی برای توازن نخواهد یافت اما اگر چین در صدد برهم زدن چارچوب نظم حاکم اقدام کند، از زاویه دید طرفداران نظریه توازن وحشت، آمریکا به ضرورت به سوی توازن پیش خواهد رفت.

توجه به این نکته ضروری است که کشورها دارای ظرفیت‌های یکسان نمی‌باشند و همان طور که مرشایمر آن را بیان کرده است، کشورها دارای توانایی یکسان برای بسیج منابع مهارت یکسان برای استفاده از منابع نمی‌باشند. در عین حال کشورها در فضایی که امنیت بالاترین ارزش است میزان یکسانی از منابع را به فعالیتهای نظامی اختصاص نمی‌دهند.^{۲۷} پس واضح است که به دلیل تفاوت در میزان قدرت، رقابت‌ها و کشمکشها اتفاق بیفتد. اما آنچه این واقعیت طبیعی را دغدغه‌آور می‌سازد ماهیت قدرت، جهت‌گیری آن و نیات بازیگران

صاحب قدرت است. تنها علیه قدرتی باید توازن ایجاد گردد که تهدیدکننده است. از این دیدگاه، صعود چین به جایگاه یک قدرت اقتصادی-نظامی به طور خودکار منجر به واکنش توازن گر آمریکا نخواهد شد مگر اینکه قدرت چین تهدیدی را متوجه منافع این کشور در شرق آسیا و نظم مورد نظر آمریکا در صحنه جهانی بکند. در صورتی که چین از قدرت نظامی خود برای برهم زدن وضع موجود در رابطه با تایوان تصمیم به استفاده بگیرد، آمریکا آن را تهدیدی برای امنیت خود و تعهدات بین المللی که این کشور دارد ارزیابی خواهد کرد و درصدد توازن بر خواهد آمد. رفتار چین نسبت به تایوان که در سال ۱۸۹۵ برای نخستین بار به دست ژاپنی ها افتاد و در سال ۱۹۴۹ تحت کنترل ملی گرایان در آمد برای آمریکا مدارک ارزیابی نیات چین خواهد بود. از نظر والت آنچه مهم است نیات چین است. اگر خصمانه باشد آن هنگام است که میزان قدرت چین به توجه می آید و باید به توازن گرفته شود. از آخرین سالهای سلسله پنگ در اواخر قرن شانزدهم تا شکل گیری چین مدرن، این کشور در رابطه خود با کره، ژاپن، ویتنام و دیگر کشورهای شرق آسیا اقداماتی را انجام داده است که منجر به حساسیت این کشورها درباره افزایش قدرت گشته است. در صورتی که این کشورها، افزایش قدرت چین را تهدید و خطری برای منافع خود ببانند، انتظار یک ائتلاف وسیع بین این کشورها و آمریکا را باید داشت. به همین روی تا زمانی که افزایش قدرت چین از نقطه نظر آمریکا منجر به تهدید منافع منطقه ای و جهانی این کشور نشود، می توان انتظار داشت که دو کشور رقابت در حیطه اقتصادی را طبیعی ببانند؛ اما در صورتی که آمریکا در افزایش قدرت چین، نشانه هایی از تهدید را ملاحظه کند، برقراری توازن از طریق ائتلاف با کشورهای منطقه و یا از طریق تقویت بنیه نظامی-اقتصادی خود را دنبال خواهد کرد.

رابرت گیلین: توازن به ضرورت ثبات هژمونیک

والت می گوید با توجه به چند مولفه است که ضرورت و یا عدم ضرورت ایجاد توازن مطرح می شود.^{۲۸}

۱. به قدرت دولت متجاوز باید توجه کرد. هر چه قدرت بیشتر باشد خطر بیشتر است؛

۲. به نزدیکی جغرافیایی باید توجه کرد. هر چه بازیگر نزدیک تر باشد خطرناک تر است؛^۳ به توانمندیهای تهاجمی باید توجه کرد. هر چه توانمندیهای چالش گر بیشتر باشد خطرناک تر است؛^۴ به نیات تهاجمی باید توجه کرد. هر چه نیات تهاجمی فزونتر باشد خطر وسیع تر است.

گروهی از نویسندگان روابط بین الملل هستند که قدرت را در چارچوب تفوق در قلمرو اقتصاد و بخش متفاوت و سه گانه اقتصادی تعریف می کنند.^{۲۹} از این زاویه است که متوجه می شویم چرا توجه زیادی به شاخص های اقتصادی از قبیل تولید ناخالص ملی برای محاسبه میزان قدرت یک بازیگر مطرح می شود.^{۳۰} در چارچوب تعریف اقتصادی از قدرت توجه وافر به ظرفیتهای بازرگانی و مالی می گردد و رابطه مستقیمی بین تحولات اقتصادی و توانمندیهای مادی غیرنظامی و تعریف قدرت به وجود می آید.^{۳۱} تاکید بر مقوله اقتصاد سبب ساز شکل گیری این نظریه شده است که نیاز وافر به یک بازیگر هژمون است. از نقطه نظر رابرت گیلین، قدرت هژمون باید باشد تا اینکه ثبات اقتصادی و مبادله آزاد کالا را تضمین کند.^{۳۲} از نظر گیلین قدرت هژمون منفعت کلیت سیستم را حفظ می کند در عین اینکه منافع خود را نیز تامین می کند. اینکه چه ضرورتی برای وجود یک قدرت مسلط باید باشد تاکید بر این است که این بازیگر هزینه های حفظ ثبات را تقبل خواهد کرد.^{۳۳} قدرت هژمون از این منظر یک قدرت خوش خیم است؛^{۳۴} چون که هدف نهایی او حفظ ثبات در گردش اقتصادی جهانی و حفظ نظم برای ایجاد فضای مناسب در جهت مبادلات و بده و بستانهای اقتصادی است. در چارچوب این منطق است که هژمونی آمریکای خوش خیم مطرح می شود و بیان می گردد که براساس یک اجماع این هژمونی مشروعیت یافته است و هژمونی مبتنی بر اجماع می باشد.^{۳۵} حال اگر این امپراتوری که بر مبنای دعوت^{۳۶} در جهت حفظ ثبات اقتصادی جهانی و تداوم فضای مطلوب برای فعالیتهای اقتصادی به وجود آمده است، ضرورت می یابد برای تداوم سیستم حاکم اقتصادی به توازن دست بزند.

کشور چین با وجود اینکه بیشترین میزان جمعیت جهان را در خود جای داده است و تاریخ این کشور مملو از تعارضات نظامی بازیگران می باشد، برای بسیاری دل مشغولی امنیتی

را به وجود نیاورده است. برای کسانی از قبیل مرشایمر، باید علیه بازیگری به مقابله برخاست که در همسایگی قرار دارد و در حال صعود است. با توجه به همین نکته مطرح می‌گردد که چرا هیچ کشوری به طور جدی نقش انگلستان را به عنوان توازن گر زیر سوال نبرد چون که انگلستان یک قدرت دریایی بود. در چارچوب نظریه گیلپن و با توجه به منطقه ذکر شده در صورتی که افزایش توان چین در صد در صد برهم زدن نظم اقتصادی حاکم باشد باید این کشور توازن شود. براساس منطقه اقتصاد سیاسی گیلپن، افزایش قدرت اقتصادی و حرکت به سوی تفوق اقتصادی، نیاز به توازن را برای کشوری که در حال از دست دادن موقعیت برتر اقتصادی است الزامی می‌سازد. هر کشوری سعی دارد که در منطقه خود به هژمونی دست یابد و در عین حال در منطقه خود از ارتقاء دیگر بازیگران به موقعیت هژمون جلوگیری کند. کشور چین از ویژگیهای یک قدرت در حال صعود اقتصادی برخوردار است و از این رو ضروری است که قدرت جهانی برای تداوم ثبات هژمونیک در صدد برآید که از دستیابی چین به موقعیت هژمون جلوگیری کند. آمریکا به عنوان هژمون جهانی باید آماده باشد در صورتی که چین در صدد برآمد که ثبات و نظم اقتصادی را که آمریکا پاسدار آن است را به چالش بکشد به اقدام دست بزند.

رشد سریع اقتصاد، چین را در مسیری قرار داده است که هژمونی در حیات خلوت این کشور را در آینده نه چندان دور محتمل می‌سازد. کشورهای منطقه از قبیل ژاپن، کره و اندونزی و سنگاپور که سابقه تعارضات و مناقشات تاریخی را با چین تجربه کرده اند، به تحقیق از شکل گرفتن این چشم انداز خشنود نیستند. دستیابی چین به موقعیت هژمون منطقه ای ضرورتاً آمریکا را وادار می‌کند که این قدرت در حال صعود را توازن کند. چین از نقطه نظر اقتصادی در موقعیتی قرار گرفته است که بر آمریکا الزام می‌سازد که در راستای حفظ به ثبات اقتصادی در صحنه جهانی اقدام به توازن را در برابر خود بیابد. چین کشوری است که از ۱۹۷۸ که آغاز سیاستهای جدید بوده، تا پایان سال ۲۰۰۳ در حدود ۳۳۷ درصد تولید ناخالص را افزایش یافته دیده است. هر چند که امروز تولید سرانه چین تنها ۱۵ درصد ایالات متحده است اما این کشور از مزیت ساختاری برخوردار است که کشورهایی از قبیل کره و ژاپن

که مسیر توسعه را زودتر شروع کرده اند فاقد آن هستند. چین دارای ذخیره فزاینده نیروی کار ارزان است که در روستاها سکونت دارند. این کشور این امکان را دارد که تعداد کثیری از کارگران را از حوزه کشاورزی که سطح تولید پایین است به حوزه تولید صنعتی که سطح تولید بالا است منتقل کند. در ضمن و شاید از هر عامل دیگر مهمتر که نقش اساسی در تبدیل چین به یک قدرت برتر اقتصادی و در نتیجه به یک رقیب اقتصادی برای آمریکا داشته است، سطح بالای سرمایه گذاری در این کشور است. سرمایه گذاری چیزی حدود ۴۰ درصد از تولید ناخالص ملی می باشد که از بالاترین سطوح سرمایه گذاری در آسیا می باشد. با در نظر گرفتن این واقعیات است که آنچه ضرورت توازن چین را برای آمریکا از نقطه نظر چارچوب تئوریک گیلپن ضروری می سازد تداوم فرایند تجارت آزاد و احترام به رژیمهای اقتصادی حاکم است. ارتقا و صعود چین در صورت عدم توازن از نقطه نظر تئوری پردازان اقتصادی سیاسی معتقد به ثبات هژمونیک منجر به تضعیف موقعیت آمریکا و به خطر افتادن نظم اقتصادی حاکم می شود.

دستاورد

اینکه کشور چین در حال تبدیل شدن به یک گول اقتصادی است بر کمتر کسی پوشیده است. اما آنچه مطرح است این نکته می باشد که آیا ضرورتی برای دغدغه در این خصوص برای ایالات متحده آمریکا به عنوان ناظم نظم جهانی وجود دارد و یا اینکه ضرورتی برای توازن چین نیست. در این رابطه سه دیدگاه تئوریک در حیطه روابط بین الملل وجود دارد که در مورد کیفیت دیدگاه کشور تعیین کننده نظم جهانی و کشور در حال صعود می باشد. دیدگاه والتزی صرف جلوه قدرت نظامی در حال ازدیاد را ضرورت برای توازن می داند که از نظر او به طور خودکار و بی نیاز از نیات بازیگر است. دیدگاه والتی بر این تاکید دارد که صرف افزایش قدرت ضرورت نیاز به توازن بازیگر در حال صعود را به وجود نمی آورد بلکه آنچه نیاز به توازن را الزام می سازد خصومت کشور در حال صعود نسبت به بازیگر هژمون است. از نقطه نظر والت قدرت به خودی خود تعیین کننده نیست بلکه نیات بازیگر در حال صعود به قله های قدرت است که

مطرح می باشد. اگر این بازیگر در صدد سلطه و برهم زدن قواعد حاکم برآید نیاز به توازن خواهد بود. در نهایت نظریه گیلپن صحبت از ثبات هژمونیک می کند و اینکه وجود یک بازیگر هژمون ضرورتی غیراجتناب برای تداوم تجارت آزاد و قواعد حاکم اقتصادی در صحنه جهانی است. این وظیفه بازیگر هژمون است که برای دفاع از ارزشهای اقتصادی سیستم می بایستی هر قدرت دیگری را که در حال صعود است توازن کند و به مهار او بپردازد. □



پاورقیہا:

1. Fred I. Greenstein, *The Presidential Difference: Leadership Style From FDR to George W. Bush*, 2nd edition Princeton, N.J.: Princeton University Press, 2004, pp. 4-6.
2. Jutta Weldes, *Constructing National Interests: The United States and the Cuban Missile Crisis*, Minneapolis: University of Minnesota Press, 1999, p. 4.
3. Raymond Garthoff, *Detente and Confrontation, American-Soviet Relations from Nixon to Reagan*, Washington D.C.: Brookings Institution, 1994, pp. 257-266.
4. Ron Suskind, *The Price of Loyalty, George W. Bush, The White House and the Education of Paul o'Neil*, New York: Simon and Shoster, 2004, pp. 120-129.
5. David Shambaugh, "Sino-American Relations Since September 11 Can The New Stability Last," *Current History*, Vol. 101, No. 656, pp. 243-249.
6. James Lilley and Carl Ford, "China's Military: A Second Opinion," *The National Interest*, No. 57, Fall 1999, p. 72.
7. Richard K. Betts and Thomas J. Christensen, "China Getting the Questions Rights," *The National Interest*, No. 62, Winter 2000-01, p. 16.
8. A.J.P. Taylor, *Struggle for Mastery in Europ 1848-1918*, New York: Oxford University Press, 1954, p. XIX.
9. Hans J. Morgenthau, *Politics among Nations, The Struggle for Power and Peace*, the rev.ed, New York: Knopf, 1978, p. 215.
10. Margaret P. Herman, Etal, "Who Heads Matters: The Effects of Powerful individuals," *International Studies Review*, Vol. 3, No. 2, 2001, pp. 83-132.
11. Michael J. Shapiro, Etal, "A Kicursive Prachieces Approach to Collection Decision Making," *International Studies Quarterly*, Vol. 32, 1988, pp. 397-419.
12. John A. Vasquez and Colin Elman, (eds.), *Realism and the Balancing of Power*, Upper Saddle River, N.J.: Prentice Hall, 2003, p. 8.
13. Inns L. Clavde, *Power and International Relations*, New York: Radom Hous, 1962, p. 48.
14. Edwardd V. Gulick, *Europe's Classical Balance of Power*, New York: W.W. Norton, 1967.
15. Stanley Hoffmann and David Fidler, eds., *Rousseau on International Relations*, New York: Oxford University Press, 1991, p. 62.

16. James Chase, "The Balance of Power," *World Policy Journal*, Vol. 15, No. 4, p. 105.
17. Jakc S. Hevy, "The Causes of War; A Review of Theories and Evidence," in Phipip E. Teflock, John, Husband, Robert Jervis, Paul Stern and Charles Tilly, eds., *Behavior, Society and Nuclear War*, Vol. 1, New York: Oxford University Press, 1989, p. 228.
18. Kenneth N. Waltz, "Evaluating Theories," *American Political Science Review*, Vol. 91, December 1996, p. 915.
19. *Ibid.*, p. 91.
20. Kenneth N. Waltz, *Theory of International Politics*, Reading, M.A.: Addison-Wesley, 1969, p. 118.
21. Michael Joseph Smith, "Antecedents in Classical Political Thought: Thucydides, Machivelli and Hobbs," in Michael Joseph Smith, ed. *Realist Thought From Weber to Kissinger*, Baton Rouge, L.A.: Louisiana State University, 1988, p. 12.
22. Randall L. Schweller, "Bandwagoning for Profit: Bringing Revisionist States Back in," *International Security*, Vol. 19, Summer 1994, pp. 101-104.
23. Thucydides, *History of the Peloponnesian War*, Rev ed. Translated by Rex Warner, New York: Penguin Books, 1972, p. 49.
24. Stephen M. Walt, *The Origins of Alliances* Ithaca, New York: Cornell University Press, 1987.
25. *Ibid.*, p. 21.
26. *Ibid.*, p. VIII.
27. John J. Mearsheimer, *The Tragedy of Great Power Politics*, New York: W.W. Norton, 2001, pp. 55-82.
28. Stephen M. Walt, "Alliance for Mation in Southeast Asia: Balancign and Bandwagoning in old War Cometition," in Robert Jervis and Jack Snyder, eds., *Dominoes and Bandwagonings*, New York: Oxford University Press, 1991, pp. 51-84.
29. Wiliam R. Thopson, *On Global War*, Columbia, S.C.: University of South Carolina, 1988.
30. A.F.K. Organsky, *World Politics*, 2nd ed., New York: Knopf, 1968.
31. Robert O. Keohan, *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*, Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1989.

32. Robert Gilpin, "No one Hoves a Political Realist," *Security Studies*, Vol. 5, Spring 1996, pp. 3-26.
33. Robert Gilpin, " The Richness of the Tradition of Political Realism," in Robert O. Keohane, ed., *Neorealism and its Critics*, New York: Columbia University Press, 1986, pp. 304-305.
34. Thomas L. Friedman, *The Nexus and the Olive Tree*, New York: Farrara Straus and Gioux, 1999.
35. Geir Lundestad, " Empire by Invitation: The United States and Western Europe: 1945-1952," *Journal of Peace Research*, Vol. 23, August 1986, pp. 263-277.
36. Charles S. Maier in *Search of Stability: Explanation in Historical Political Economy*, New York: Cambridge University Press, 1987.